

داستان اقتصاد کلان*

نویسنده: اولیویر بلانچارد

مترجم: دکتر عباس ولدخانی

اشاره

در اینجا، به ترجمه فصل سی‌ام کتاب اقتصاد کلان، نوشته اولیویر بلانچارد (۱۹۹۷) پرداخته‌ام. این فصل، سیر تحول علم اقتصاد کلان را طی شش دهه گذشته از زمان جان مینارد کینز تا عصر حاضر، به طور اختصار، اما کامل، تقدیم خوانندگان می‌نماید. به لحاظ اهمیت این موضوع، امیدوارم خوانندگان گرامی، با مطالعه این فصل، بتوانند تصویر روشنی از نحوه تقابل و تکوین نظریات اقتصاد کلان سنتی و جدید و همچنین توصیه‌های سیاستی آنها در طی زمان داشته باشند. - مترجم.

چارچوب ارائه شده در این مقاله توسط بسیاری از اقتصاددانان در تفکر درباره موضوعات اقتصاد کلان و نتیجه‌گیریهای اصلی آنان استفاده می‌شود و همچنین موضوعاتی که آنان بر سر آنها اتفاق نظر ندارند را در بر می‌گیرد. اینکه این ایده‌های اساسی در طول زمان چگونه شکل گرفته است، خود داستان جالبی است که در این فصل به آن خواهیم پرداخت.

کینز و رکود بزرگ

تاریخ اقتصاد کلان نوین با چاپ کتاب *نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول* توسط کینز در سال ۱۹۳۶ آغاز می‌شود. در زمانی که او کتاب *نظریه عمومی اشتغال* را می‌نوشت، به گونه‌ای که نمی‌خواست

* Olivier Blanchard. (1997). *Macroeconomics*. Chapter 30: The Story of Macroeconomics. New Jersey: Prentice Hall.

کسی دیگر متوجه سخن او شود، به یکی از دوستان خود چنین گفت:^۱

”اعتقاد من این است که کتابی را که اکنون در باب نظریه اقتصادی می نویسم، اگرچه نه در آینده‌ای نزدیک، اما در طول ۱۰ سال آینده، نحوه تفکر جهانیان را در مورد مسائل اقتصادی متحول می‌سازد.“

پیش‌بینی کینز درست بود. زمانبندی کتاب مطمئناً یکی از دلایل موفقیت فوری آن بود. رکود بزرگ، نه تنها یک فاجعه اقتصادی به شمار می‌رفت، بلکه همچنین ناتوانی تفکر

جان مینارد کینز

اقتصادشناسانی را نشان می‌داد که بر روی نظریه ادوار تجاری (نامی که در آن زمان به اقتصاد کلان داده می‌شد) کار می‌کردند. شمار اندکی از اقتصادشناسان، توضیح منسجمی برای درک عمق و دامنه رکود داشتند. اقدامات اقتصادی اتخاذ شده توسط دولت روزولت در ”طرح تازه“^۲، بیشتر بر غریزه مبتنی بود تا بر نظریه اقتصادی. کتاب نظریه عمومی، نه تنها تفسیری برای وقایع داشت، بلکه یک چارچوب فکری و بحث روشنی برای مداخله دولت پیشنهاد می‌کرد.

بحث اصلی نظریه عمومی تأکید بر تقاضای مؤثر بود (آنچه را ما اینک تقاضای کل می‌دانیم). در کوتاه‌مدت، کینز بحث می‌کرد که تقاضای مؤثر، تولید یا سطح محصول را تعیین می‌کند. حتی اگر تولید در بلندمدت، در نهایت، به سطح طبیعی خود بازگردد، در بهترین حالت نیز فرایند تعدیل خیلی کند می‌باشد. در واقع، یکی از مشهورترین نقل قولهای کینز، این است: ”در بلندمدت همه ما مرده‌ایم.“

در فرایند به دست آوردن تقاضای مؤثر، کینز بسیاری از مفاهیم و پایه‌های اولیه اقتصاد کلان نوین را برای نخستین بار معرفی کرد، نظیر ضریب تکاثری (چگونه تکانه‌های وارده بر اجزای تقاضا می‌تواند تولید را به طور فزاینده افزایش دهد)؛ مفهوم نقدینگی (اصطلاحی که کینز به تقاضای پول اطلاق می‌کرد) و این بحث که چگونه سیاست پولی می‌تواند نرخهای بهره و تقاضای

۱. این دوست، نویسنده معروف، جرج برنارد شاو (George Bernard Shaw) بود. J.M. Keynes. (1973). *Collected Writings*. Volume 13. New York: Macmillan Press. p. 492.

2. New Deal

مؤثر را تحت تأثیر قرار دهد؛ اهمیت انتظارات از این حیث که می‌توانند مصرف و سرمایه‌گذاری را تحت تأثیر قرار دهند؛ و این اندیشه که شور زندگی (تغییر در انتظارات)^۱ عامل اصلی انتقال تقاضا و تولید هستند.

نکته آخر اینکه نظریه عمومی، خیلی بیشتر از یک رساله یا کتاب معمولی برای اقتصادشناسان به شمار می‌رفت. نظریه عمومی، رهنمودهای صریح سیاستگذاری که منطبق با اوضاع و احوال آن زمان بود، ارائه کرد. اینکه صبر شود تا اقتصاد خود به خود به سطح طبیعی خود بازگردد یک برخورد غیرمسئولانه تلقی می‌شد. در هنگام رکود، سعی در متوازن نمودن بودجه، نه تنها احمقانه بود، بلکه برای کل اقتصاد نیز خطرناک به شمار می‌رفت. در چنین وضعیتی، استفاده فعالانه از سیاست مالی برای بازگرداندن کشور به اشتغال بالا، امری حیاتی بود.

نظریه نئوکلاسیکها^۲

دیری نپایید که نظریه عمومی، اقتصاد کلان را متحول ساخت. اگرچه طرز فکر همگان تغییر نکرد و تنها شمار اندکی با کل آن موافق بودند، اما بیشتر مباحث در حول و حوش آن سازمان یافت. تا اوایل دهه ۱۹۵۰، یک نوع وفاق چشمگیری براساس ادغام اندیشه‌های کینز و اقتصادشناسان پیش از او پدید آمد. این توافق نظر، نظریه نئوکلاسیکها نام گرفت. در این خصوص، بخشی از سخنان پل ساموئلسن را از کتاب *درسی اقتصاد* (نیویورک: انتشارات مک‌گرو-هیل) که نخستین کتاب نوین درسی اقتصاد به شمار می‌رود، در زیر می‌آوریم:

"در سالهای اخیر، ۹۰ درصد اقتصادشناسان آمریکایی دیگری نمی‌خواهند متعلق به گروه "اقتصادشناسان کینزی" یا "اقتصادشناسان ضدکینزی" باشند. در عوض، آنها می‌خواهند در راستای یک نظریه‌ای که همه نکته‌های ارزشمند را از اقتصاد سنتی و نظریه‌های نوین تعیین درآمد گرفته، حرکت کنند. نتیجه این حرکت را می‌توان اقتصاد نئوکلاسیکی نام نهاد و خطوط اصلی آن توسط همگان، بجز پنج درصد نویسندگان افراطی جناح چپ و جناح راست، مورد قبول قرار گرفته است."

نظریه نئوکلاسیکی تا ۲۰ سال دیگر یک نظر مسلط به شمار می‌رفت. پیشرفت‌های در این زمینه متحیرکننده بود، به طوری که دوره زمانی اوایل دهه ۱۹۴۰ تا اوایل دهه ۱۹۷۰ را می‌توان عصر طلایی اقتصاد کلان نام نهاد.

پیشرفت در تمام زمینه‌ها

نخستین کار پس از انتشار کتاب *نظریه عمومی*، فرموله نمودن نظریات کینز از لحاظ ریاضی بود. با اینکه خود کینز ریاضی می‌دانست، اما از به کارگیری ریاضی در کتاب *نظریه عمومی* خودداری نمود. متأسفانه همین امر، باعث گردید که استنباطهای نادرستی از نظریات او به عمل آید و حتی این شبهه را به وجود بیاورد که برخی از مباحث او با خطا آمیخته است.

الگوی IS-LM

برخی از اندیشه‌های کینز به صورت ریاضی تدوین گردید. مهمترین آنها مدل IS-LM بود که جان هیکس و الوین هانسن در دهه ۱۹۳۰ و اوایل دهه ۱۹۴۰ آن را توسعه دادند. صورت اولیه مدل LS-LM، به علت نادیده انگاشتن بسیاری از نظریات کینز، مورد انتقاد قرار گرفت. زیرا در این مدلها، انتظارات هیچ نقشی بازی نمی‌کردند و سازوکاری برای تعدیل قیمت‌ها و دستمزدها وجود نداشت. اما با این حال، مدل LS-LM پایه‌های اولیه الگوسازی را فراهم نمود، و از این حیث، خیلی موفقیت‌آمیز بود. در این دوره، بیشتر مباحث پیرامون شیب منحنیهای IS و LM و متغیرهای از قلم افتاده در معادله‌های آنها و اینکه چه معادله‌هایی باید برای تبیین قیمت‌ها و دستمزدها به مدل اضافه شوند، دور می‌زد.

نظریه‌های مصرف، سرمایه‌گذاری و تقاضای پول

کینز بر اهمیت رفتار مصرف و سرمایه‌گذاری و همچنین انتخاب بین پول و دیگر شکل‌های داراییهای مالی، تأکید فراوانی می‌کرد. دیری نپایید که پیشرفت قابل چشمگیری در هر سه زمینه فوق صورت گرفت.

در دهه ۱۹۵۰، فرانکو مودیگلیانی (که قبلاً در کارنگی ملون بوده و اکنون در ام.آی.تی. است) و میلتون فریدمن (از دانشگاه شیکاگو) به طور مستقل، *نظریه مصرف* را توسعه دادند. هر دو بر اهمیت عامل انتظارات در تعیین تصمیمات مصرفی افراد تأکید داشتند.

فرانکو مودیگلیانی

جیمز توبین (از دانشگاه یال) نظریه سرمایه گذاری خود را که مبتنی بر رابطه بین ارزش فعلی سودها با سرمایه گذاری است، توسعه بخشید. این نظریه را بعدها دیل جُرجنسن (از دانشگاه هاروارد) بیشتر آزمون نمود و بسط داد. توبین همچنین نظریه تقاضا برای پول، و به بیان کلی تر، نظریه انتخاب بین صور مختلف داراییها را که براساس نقدینگی، بازدهی و ریسک قرار داشت، توسعه داد. مطالعه او مبنای پایه ای را نه تنها برای برخورد بهتر با بازارهای مالی در اقتصاد کلان، بلکه برای درک نظریه مالیه در شکل عمومی خود، فراهم کرد.

جیمز توبین

نظریه رشد

به موازات مطالعات درباره نوسانهای کوتاه مدت، نگرش جدیدی نیز درباره رشد وجود داشت. درست برخلاف رکود در دوره پیش از جنگ جهانی دوم، بیشتر کشورها در دو دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به سرعت در حال رشد بودند و حتی هنگامی که نوسانهایی در اقتصاد خود آنها بروز می کرد، استاندارد زندگی در این کشورها با شتاب زیاد افزایش می یافت. مدل رشدی را که رابرت سولو (از ام. آی. تی) در سال ۱۹۵۶ ارائه کرد، خود یک چارچوب فکری در خصوص عوامل تعیین کننده رشد پدید آورد. پس از مدل سولو، پژوهشهای بسیار گسترده ای درباره نقش پس انداز و پیشرفت فنی در رشد اقتصادی صورت گرفت.

رابرت سولو

مدلهای اقتصادسنجی کلان

تمام پیشرفت‌ها و نوآوری‌های علمی یادشده، به صورت ورود و ادغام در الگوهای اقتصادسنجی کلان بزرگتر جلوه گر شدند. نخستین مدل اقتصادسنجی کلان را در اوایل دهه ۱۹۵۰، لورنس کلاین (از دانشگاه پنسیلوانیا) ساخت که دارای ۱۶ معادله بود و این معادله‌ها، رابطه IS را بسط می‌دادند. با توسعه حسابهای تولید و درآمد ملی (و به موجب آن، فراهمی آمارهای بهتر) و پیشرفت اقتصادسنجی و رایانه، این مدلها از نظر اندازه به سرعت رشد کردند. در این زمینه، مهمترین تلاش، ساخت مدل MPS توسط گروهی به رهبری فرانکو مودیگلیانی بوده است (MPS مخفف SSRC-MIT-Penn است: MIT معرف دانشگاه MIT و Penn معرف دانشگاه پنسیلوانیا و SSRC یک مؤسسه پژوهشی است). ساختار این مدل، عمدتاً الهام گرفته از الگوی IS-LM و سازوکار منحنی فیلیپس بوده است. اما اجزای مدل، یعنی مصرف، سرمایه‌گذاری و تقاضای پول، همگی منعکس‌کننده پیشرفت شگفت‌انگیز در زمینه‌های تجربی و نظری بوده است که از زمان کینز به دست آمده است.

کینزینها در مقابل پیروان مکتب اصالت پول

با پیشرفت سریع مبانی نظری و تجربی، باور افراد بر این شد که آینده اقتصاد کلان روشن خواهد بود. ماهیت انحراف تولید از سطح طبیعی آن به تدریج بهتر درک شد، و توسعه الگوها موجبات استفاده بهتر آنها را در سیاست‌گذاری فراهم نمود. زمانی که اقتصاد را بتوان تنظیم نمود و از وقوع رکود اقتصادی جلوگیری نمود، دیگر چندان دور نیست.

اما این دیدگاه خوشبینانه با شک اقلیتی از اقتصادشناسان مکتب اصالت پول مقارن گردید که نقش مؤثری را در شکل دادن به عقاید داشتند. رهبر این گروه، میلتون فریدمن نام داشت. در حالی که خود فریدمن شاهد پیشرفت‌های چشمگیری در این زمینه بود و حتی خود او نقش اساسی در نظریه مصرف داشت، اما بایبشتر اقتصادشناسان و نگرش آنها هم عقیده نبود. او اعتقاد داشت که هنوز درک افراد از اقتصاد بسیار محدود است. فریدمن انگیزه‌های دولتها و همچنین این نگرش را که دانش آنها برای بهبود آثار سیاستهای اقتصاد کلان کافی است را به زیر سؤال برد.

در دهه ۱۹۶۰، مباحثات بین کینزینها و پیروان مکتب اصالت پول، عناوین اصلی اقتصادی اخبار را تشکیل می داد. به طور کلی، این مباحث حول سه موضوع زیر دور می زد: کارایی سیاست پولی در مقابل سیاست مالی، منحنی فیلیپس و نقش سیاست.

سیاست پولی در مقابل سیاست مالی

کینز سیاست مالی را به جای سیاست پولی، به عنوان کلیدی برای مبارزه با رکود اقتصادی، مهم تلقی می کرد و این اعتقاد در آن زمان منطق متداول بود. در آن زمان، بسیاری بحث می کردند که منحنی IS دارای شیب کاملاً زیاد بوده، و در نتیجه، تغییرات در نرخ بهره، اثر کمی بر تقاضا و تولید داشت. بدین ترتیب، سیاست پولی چندان کارساز نبود. سیاست مالی که تقاضا را به طور مستقیم تحت تأثیر قرار می دهد، می تواند تولید را سریعتر و با اعتماد بیشتری افزایش دهد.

فریدمن به شدت باین نتیجه گیری فوق مخالفت کرد. فریدمن و آنا شوارتز در سال ۱۹۶۳، در کتاب خود به نام *تاریخچه پولی ایالات متحده: ۱۸۶۷-۱۹۶۰*، به دقت شواهد تجربی سیاست پولی و ارتباط بین پول و تولید را در آمریکا، در طول یک قرن، مورد مطالعه قرار دادند. نتیجه آنها این بود که نه تنها

میلتون فریدمن

سیاست پولی خیلی قوی بود، بلکه همچنین این سیاست می توانست بخش عمده ای از نوسانهای تولید را تبیین کند. حتی آنها واقعه رکود بزرگ را در نتیجه یک اشتباه اسفبار در سیاست پولی می دانستند، به طوری که کاهش عرضه پول که خود متأثر از ناتوانیهای بانک بود، باعث این رکود گردید، یعنی بانک فدرال می توانست با افزایش حجم پایه پولی، از وقوع رکود جلوگیری کند، اما این کار را نکرد.

چالش فریدمن و شوارتز، با یک بحث جدی و پژوهش گسترده در خصوص اثرهای مجزای سیاست پولی و مالی همراه گردید. سرانجام یک توافق جمعی به دست آمد. حقیقت امر چیزی بین

دو نظر افراطی کلاسیکها و کینزینها بود: یعنی هم سیاست پولی و هم سیاست مالی مؤثر بودند و اگر یک فرد اهمیتی برای ترکیب تولید و باز بودن اقتصاد قایل شود، آن گاه متوجه خواهد شد که بهترین سیاست، نوعاً ترکیبی از دو سیاست است.

منحنی فیلیپس

بحث دوم، روی منحنی فیلیپس متمرکز بود. منحنی فیلیپس، بخشی از مدل کینزینها نبود. اما به علت اینکه یک روش آسان و قابل اعتمادی برای توضیح حرکات دستمزدها و قیمتها در طول زمان به شمار می‌رفت، این منحنی، بخشی از نظریه نئوکلاسیکها گردید. بر پایه نتایج تجربی تا دهه ۱۹۶۰، بسیاری از اقتصادشناسان کینزی اعتقاد داشتند که رابطه‌ای "بده - بستانی" ^۱ بین بیکاری و تورم، حتی در بلندمدت، وجود دارد.

میلتون فریدمن و ادmond فلیپس (از دانشگاه کلمبیا) به شدت با نظریه فوق مخالف بودند. آنها بحث می‌کردند که وجود چنین رابطه‌ای با مبانی نظریه اقتصادی همخوانی ندارد. آنها همچنین بحث می‌کردند که اگر سیاستگذاران در عالم واقع بکوشند تا از رابطه بین بیکاری و تورم سوءاستفاده کنند (یعنی برای حصول به بیکاری پایین، تورم بالاتر را متقبل شوند)، این رابطه به سرعت از بین خواهد رفت. در این مورد، به یقین، حق با فریدمن و فلیپس بود. تا اواسط دهه ۱۹۷۰، توافق کلی این بود که حقیقتاً در بلندمدت هیچ مبادله‌ای نمی‌توان بین تورم و بیکاری داشت.

ادموند فلیپس

نقش سیاست

بحث سوم، پیرامون نقش سیاست دور می‌زد. با توجه به این مطلب که اقتصادشناسان، به احتمال

1. Trade-off

زیاد، دانش کافی برای تثبیت نمودن تولید نداشتند و اینکه به سیاستگذاران نیز اعتمادی نبود که این کار را به خوبی انجام دهند، از آن رو، فریدمن تنها استفاده از قواعد ساده، نظیر رشد تدریجی پول را در بحثهای خود مورد حمایت قرار داد. در این قسمت، بخشی از گفته‌های او در سال ۱۹۵۸ رامی آوریم:^۱

نرخ رشد تدریجی و باثبات عرضه پول به معنای ثبات کامل آن نخواهد بود، اگرچه این رشد تدریجی از وقوع نوسانهای شدیدی که ما در گذشته به طور مکرر شاهد بودیم، جلوگیری خواهد نمود. اما از این حد فراتر رفتن و استفاده تغییرات پولی برای جبران عوامل دیگری که موجب انبساط و انقباض می شوند، گمراه کننده است. در حد دانش فعلی، شواهد موجود، امکان استفاده از سیاستهای تنظیم دقیق فعالیت اقتصادی از طریق تنظیم و تغییرات در سیاست پولی را رد می کند. بدین ترتیب، سیاست پولی احتیاطی با محدودیتهای جدید رو به روست و حتی خطریشتر این است که چنین سیاستی وضعیت را به جای اینکه بهتر کند، بدتر نماید.

فشارهای سیاسی به صورت ادای جمله "کاری انجام دهید"، هم در مواقعی که قیمت به طور نسبی و ملایم افزایش می یابد و هم در هنگامی که قیمت و اشتغال به طور نسبی و ملایم کاهش می یابد، خود نشانگر واضح حالتها و جهتگیریهای عموم می باشد: نتیجه اخلاقی که از دو نکته یاد شده، می توان گرفت، این است که تسلیم شدن به این فشارها ممکن است به جای بهبود اوضاع، آن را بدتر نماید.

چنانکه می دانیم، این مباحثه هنوز به آخر نرسیده است، ماهیت مباحثات اگرچه تا حدی تغییر کرده است، اما امروز هنوز ادامه دارد.

انتقاد پیروان انتظارات عقلایی

به رغم دعوای بین پیروان کینزینها و پیروان مکتب اصالت پول، اقتصاد کلان حدود سال ۱۹۷۰ به عنوان یک زمینه تخصصی بالغ و موفق به شمار می رفت. اقتصاد کلان در توضیح وقایع و هدایت

1. Milton Friedman. (1958). *The Supply of Money and Changes in Prices and Output*. Testimony to Congress.

انتخابهای سیاستی موفق به نظر می‌رسید. بیشتر مباحثات هنوز دارای یک چارچوب فکری مشترک بود. اما پس از چند سال، این رشته دچار بحران گردید. این بحران دو علت داشت. عامل اول، وقایعی بود که در این ایام رخ داد. تا اواسط دهه ۱۹۷۰، بیشتر کشورهای تورم همراه با رکود (تورکود)^۱ را تجربه می‌کردند. تورکود، اصطلاح جدیدی در آن زمان بود و به وضعی گفته می‌شد که بیکاری بالا و تورم بالا، به طور همزمان، وجود داشت. اقتصاد کلان پدیده‌ای به نام تورکود را پیش‌بینی نکرده بود. پس از این واقعه و چند سال پژوهش، براساس تأثیر نامطلوب تکانه‌های عرضه بر قیمت‌ها و تولید، توضیح متقاعدکننده‌ای فراهم گردید. اما برای جلوگیری از صدمه‌ای که این پدیده به اعتبار اقتصاد کلان وارد می‌کرد، خیلی دیر شده بود.

دومین علت، همان ایده‌ها بودند. در اوایل دهه ۱۹۷۰، گروه کوچکی از اقتصادشناسان، حمله شدیدی را به اقتصاد کلان سنتی و مرسوم آن زمان رهبری کردند. این اقتصادشناسان، عبارت بودند از: روبرت لوکاس (از دانشگاه شیکاگو)، توماس سارجنت (قبلاً در دانشگاه مینوسوتا و حال در شیکاگو)، روبرت بارو (قبلاً در شیکاگو و اکنون در هاروارد). این اقتصادشناسان در سخن خود حاشیه نمی‌رفتند و بسیار زک بودند. لوکاس و سارجنت در مقاله خود در سال

۱۹۷۸، چنین بیان می‌کنند:^۲

روبرت لوکاس

اینکه پیشگوییهای (اقتصادکینزی) به شدت نادرست و مبانی اصول فکری آنها به طور اساسی غلط بود، اینک واقعیاتی هستند که فهم آنها در نظریه اقتصادی چندان دشوار نیست. وظیفه اصلی دانشجویان معاصر ادوار تجاری^۳ این است که چه بخشی از نظریات در هم شکسته پدیده فکری انقلاب کینزی می‌تواند برای به‌کارگیری مطلوب، دوباره احیا شود و چه بخشهایی را باید به کنار گذاشت.

1. Stagflation

2. After Keynesian Economics, in After the Phillips Curve: Persistence of High Inflation and High Unemployment. Boston: Federal Reserve Bank of Boston, 1978.

۳. در آن زمان ادوار تجاری (Business Cycle) نامی بود که به علم اقتصاد کلان اطلاق می‌گردید - م.

سه موضوع پیشنهادی در نظریه انتظارات عقلایی

بحث اصلی سارجنت و لوکاس، این بود که اقتصاد کینزی، تأثیر انتظارات را بر رفتار مردم، به کلی نادیده می‌گرفت. آنها بحث می‌کردند که روش شروع بحث این طور است که مردم براساس اطلاعاتی که در اختیار دارند تا آنجا که بتوانند انتظارات خود را به طور منطقی شکل می‌دهند. اینکه مردم دارای انتظارات عقلایی هستند، مستلزم طرح سه موضوع پیشنهادی بود که به طور چشمگیری به اقتصاد کلان کینزی ضربه وارد نمود.

توماس سارجنت

نقد لوکاس

نخستین موضوع پیشنهادی، این بود که مدل‌های اقتصاد کلان موجود نمی‌توانست برای سیاست‌گذاران کارساز باشد. در حالی که سازندگان این مدل‌ها به این امر آگاه بودند که انتظارات رفتار افراد و بنگاه‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهند، اما صراحتاً آنها را در مدل خود ملحوظ نکردند و تمام متغیرها (شامل متغیرهای درونزا و سیاست‌گذاری) فرض می‌گردید که تابعی از مقادیر جاری و گذشته سایر متغیرها باشند. بدین ترتیب، مدل‌ها تنها مجموعه‌ای از روابط بین متغیرهای اقتصادی را به همان صورتی که در گذشته وجود داشته و تحت همان سیاست‌های گذشته، دربر می‌گرفت. لوکاس بحث می‌نمود که اگر این سیاست‌ها و طریقه‌ای که مردم انتظارات خود را شکل می‌دهند، تغییر کند، آنگاه روابط تخمین زده شده، و به تبع آن، نتایج شبیه‌سازی‌های حاصل از استفاده مدل‌های کلان‌سنجی در مقایسه با آنچه در عمل، در

روبرت بارو

نتیجه اجرای سیاستهای جدید رخ می دهد، بسیار گمراه کننده خواهد بود. این انتقاد از مدل‌های کلان اقتصادسنجی به نقد لوکاس^۱ مشهور شده است. به عنوان یک مثال و به منظور ملاحظه مجدد تاریخچه منحنی فیلیپس، آمار تا اوایل دهه ۱۹۷۰ نشان می داد که رابطه‌ای بین بیکاری و تورم وجود دارد، اما همین که سیاستگذاران در صدد سوء استفاده از این رابطه برآمدند، این رابطه محو گردید.

انتظارات عقلایی و منحنی فیلیپس

موضوع پیشنهادی دوم در نظریه انتظارات عقلایی، به شرح زیر است: هنگامی که انتظارات عقلایی در مدل‌های کینزی معرفی شدند، این مدل‌ها در عالم واقع نتیجه گیریهای دقیقاً ضدکینزی را به دست دادند. بدین صورت که انحراف تولید از سطح طبیعی خود دارای عمری بسیار کوتاه تری از آنچه اقتصادشناسان کینزی ادعا می کردند، بود. این مطلب، مبتنی بر یک بررسی مجدد از عرضه کل بود.

در مدل‌های کینزی، بازگشت آهسته تولید به سطح طبیعی خود، از تعدیل تدریجی قیمت‌ها و دستمزدها از طریق سازوکار منحنی فیلیپس نشأت می گرفت. برای مثال، افزایش حجم پول، ابتدا منجر به افزایش تولید و سپس منجر به کاهش بیکاری می گردد و سپس بیکاری پایین، افزایش در دستمزدهای اسمی و قیمت‌ها را به دنبال می آورد. این سازوکار تعدیل تا آنجا ادامه می یابد که دستمزدها و قیمت‌ها به یک نسبت افزایش یابد و بیکاری و تولید به سطوح طبیعی خود باز گردند. لوکاس اشاره می کند که چگونگی این تعدیل تا حد زیادی به انتظارات گذشته نگر تعیین کنندگان دستمزد از تورم بستگی دارد. برای مثال، در مدل MPS، دستمزدها فقط به تورم سال جاری و سال گذشته و بیکاری سال جاری واکنش نشان می دهند، اما همین که یک فرد این فرض که تعیین کنندگان دستمزد دارای انتظارات عقلایی اند را قبول می کند، سازوکار تعدیل احتمالاً بسیار سریعتر می شود. در واقع، تا آنجا که تغییرات حجم پول قابل پیش بینی بود، شاید هیچ اثری بر تولید نداشت. برای مثال، یک افزایش ۵ درصدی حجم پول در سال آتی، تعیین کنندگان

1. The Lucas Critique

دستمزد را بر آن می‌داشت که دستمزدهای اسمی را در قراردادها به همان میزان ۵ درصد افزایش دهند. بنگاه‌ها نیز در واکنش به این امر، قیمت‌ها را تا ۵ درصد افزایش می‌دهند. نتیجه اینکه حجم واقعی پول هیچ تغییری نمی‌کرد، و به تبع آن، هیچ تغییری در تقاضا یا تولید نیز رخ نمی‌داد. بنابراین، در چارچوب منطق مدل‌های کینزی، لوکاس اعتقاد داشت که تنها تغییرات پیش‌بینی نشده در حجم پول باید تولید را تحت تأثیر قرار دهد. حرکات قابل پیش‌بینی پول نباید بر فعالیت‌های اقتصادی هیچ اثری داشته باشد.

به طور کلی، اگر تعیین‌کنندگان دستمزد دارای انتظارات عقلایی بودند، انتقال تقاضای کل فقط تا زمانی که دستمزدها به صورت اسمی تعیین می‌گردید، بر تولید اثر داشت، آن هم برای یک دوره زمانی حدود یک سال. بدین ترتیب، حتی با قبول مفروضات مدل کینزی، این مدل نتوانست نظریه متقاعدکننده‌ای از تأثیر بلندمدت تقاضا بر تولید ارائه نماید.

کنترل بهینه در مقابل نظریه بازیها

موضوع پیشنهادی سوم انتظارات عقلایی، به شرح زیر بود: اگر مردم و بنگاه‌ها دارای انتظارات عقلایی باشند، فکر در مورد سیاست به عنوان ابزار کنترل یک نظام پیچیده اما انفعالی، اشتباه است. در مقابل، روش درست، این است که از سیاست به عنوان یک بازی بین سیاستگذاران و اقتصاد یاد شود. بدین ترتیب، ابزار صحیح به جای کنترل بهینه، نظریه بازیها است. مثال بارز در این خصوص، موضوع عدم سازگاری زمانی^۱ بود که توسط فین کیدلند و ادوارد پرسکات (قبل از کارنگی ملون و حالا در دانشگاه مینوسوتا) به بحث گذاشته شده است: یعنی اینکه نیت خوب سیاستگذاران، ممکن است در عالم واقع، منجر به وقوع فاجعه شوند.

به طور خلاصه، وقتی که انتظارات عقلایی معرفی گردید: (۱) مدل‌های کینزی نتوانستند برای سیاستگذاری مورد استفاده قرار گیرند، (۲) مدل‌های کینزی نتوانستند انحرافات بلندمدت تولید از سطح طبیعی آن را تبیین کنند، (۳) نیاز بود که نظریه سیاست، با استفاده از ابزار نظریه بازیها، دوباره اصلاح و طراحی گردد.

ائتلاف پیروان انتظارات عقلایی

همان طور که ممکن است از لحن صحبت‌های لوکاس و سارجنت در اوایل دهه ۱۹۷۰ حدس بزنید، جو روشنفکرانه حاکم در اقتصاد کلان، حاد و توأم با مباحثات داغ بود. اما پس از چند سال، فرایند ائتلاف عقاید (نه اتحاد افراد) شروع گردید تا دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ همچنان مسلط باقی بماند. این اندیشه که انتظارات عقلایی به درستی کارکرد اقتصاد را تبیین می‌کند، به سرعت در سطح وسیعی پذیرفته شد. علت پذیرش این پدیده این نبود که جملگی اقتصادشناسان عقیده داشتند که افراد، بنگاهها و کارگزاران بازارهای مالی همواره انتظارات خود را به طور عقلایی شکل می‌دهند، بلکه علت این بود که به نظر می‌رسد انتظارات عقلایی، دست کم، تا زمانی که اقتصادشناسان پیشرفت بیشتری در خصوص درک چند و چون تفاوت انتظارات حقیقی از انتظارات عقلایی به دست آورند، به عنوان یک نظریه پیشنهادی پایه و طبیعی باقی بماند. از آن پس، پژوهشهایی درباره چالشهای طرح شده از سوی لوکاس و سارجنت شروع گردید.

موضوعهای پیشنهادی در نظریه انتظارات عقلایی

اول اینکه جستجوی نظام یافته‌ای برای تبیین نقش و تأثیر انتظارات عقلایی بر بازار کالا، بازار مالی و بازار نیروی کار وجود داشت. در اینجا، دو مثال در این زمینه ارائه می‌دهیم:

■ رابرت هال (قبلاً در ام. آی. تی. و حال در دانشگاه استنفورد) نشان داد که اگر مصرف‌کنندگان خیلی دوراندیش باشند، آن‌گاه تغییرات در مصرف غیر قابل پیش‌بینی خواهد بود: در این حالت، بهترین پیش‌بینی از مصرف سال آینده برای مصرف سال جاری خواهد بود! در آن زمان، این نتیجه، موجب تعجب بسیاری از متخصصان علم اقتصاد کلان گردید، اما این مسئله در حقیقت جز بدیهیات اولیه بود: اگر مصرف‌کنندگان خیلی دورنگر باشند، فقط زمانی مصرف خود را تغییر می‌دهند که چیز جدید در باره آینده را بدانند. اما طبق تعریف چنین اخباری نمی‌تواند پیش‌بینی شود. این رفتار مصرفی که به گام تصادفی^۱ مصرف مشهور است، از آن زمان تا کنون به عنوان مبنایی برای مطالعات پژوهشی مربوط به مصرف شناخته شده است.

■ رودیگر دورنبوش (ازام. آی. تی.) نشان داد که تغییرات و جهشهای بزرگ نرخهای ارز در نظامهای نرخ ارز انعطاف پذیر^۱ که قبلاً می پنداشتند که در نتیجه پیش بینی و سفته بازیهای غیر منطقی سرمایه گذاران به وجود می آید، در حقیقت، کاملاً با عقلانیت سازگار است. تغییرات سیاست پولی می تواند منجر به تغییراتی با عمر طولانی در نرخهای بهره شود، در مقابل تغییرات تفاوت نرخهای بهره مورد انتظار و جاری بین دو کشور هم می تواند تغییرات بیشتری را در نرخ ارز به وجود آورد. مدل دورنبوش که به مدل انفجاری نرخهای ارز^۲ مشهور است، مبنایی برای مباحث حرکات و تغییرات نرخ ارز شده است.

رودیگر دورنبوش

تعیین قیمت و دستمزد^۳

دوم، پژوهش نظام یافته ای درباره نحوه تعیین دستمزدها و قیمتها وجود داشت که فراتر از رابطه منحنی فیلیپس می رفت. دو پژوهش مهم در این زمینه، توسط استنلی فیشر (ازام. آی. تی.) و جان تیلور (قبلاً در دانشگاه کلمبیا و حال در استنفورد) صورت گرفته است. این دو اقتصادشناس نشان دادند که تعدیل قیمتها و دستمزدها در واکنش به تغییرات بیکاری، حتی با قبول انتظارات عقلایی، می تواند به طور آهسته صورت پذیرد.

آنها به یک ویژگی مهم تعیین دستمزد و قیمت اشاره کردند که همان کندی تغییر پذیری مربوط به تصمیمات قیمت و دستمزد بود. برخلاف آنچه قبلاً بیان گردید، یعنی اینکه دستمزدها و قیمتها به طور همزمان با پیش بینی افزایش حجم پول افزایش می یابد، تصمیمات

استنلی فیشر

1. Flexible Exchange Rate

2. Overshooting Model of Exchange Rates

3. Wage and Price Setting

مربوط به قیمت و دستمزد واقعی در طول زمان از تغییرپذیری کمتری برخوردار است. بدین ترتیب که با افزایش حجم پول، بلافاصله یک تعدیل مشابه در قیمت‌ها و دستمزدها صورت نمی‌پذیرد، بلکه به جای آن، فرایند تعدیل احتمالاً کند و در طول زمان خواهد بود، به طوری که دستمزدها و قیمت‌ها به شکل یک فرایند جهشی و مرحله‌ای به سطحی متناسب با حجم پول جدید تعدیل می‌یابند. بنابراین، فیشر و تیلور نشان دادند که پاسخ پرسش دومی را که در مقاله انتقادی انتظارات عقلایی مطرح شده بود، می‌توان در فرایند بازگشت کند تولید به سطح طبیعی خود (که مطابق با نظریه انتظارات عقلایی در بازار کار نیز می‌باشد) یافت.

نظریه سیاست^۱

سوم، فکر در مورد سیاست در چارچوب نظریه بازیها منجر به پژوهشهای گسترده‌ای در خصوص ماهیت نوع بازیها بین گروههای زیرگشت: بین سیاستگذاران و اقتصاد و بین خود سیاستگذاران - یعنی بین حزبهای سیاسی، یا بین بانک مرکزی و دولت یا بین دولتهای کشورهای مختلف. یکی از دستاوردهای اصلی این پژوهشها، توسعه روش تفکر، آن هم بیشتر درباره مفاهیم غیرشفافی نظیر پذیرفتاری^۲، اعتبار^۳ و تعهد^۴ بود. همزمان یک تغییر نمایان در نحوه نگرش به مسائل پدید آمد. به جای اینکه این پرسش که "دولتها باید چه کار کنند"، پرسش "دولتها در حقیقت چه کار می‌کنند"، مطرح می‌گردد، و بدین ترتیب، بر محدودیتهای سیاسی متمرکز گردید که اقتصادشناسان در هنگام ارائه نظر مشورتی به سیاستگذاران باید در نظر داشته باشند.

جان تیلور

به طور خلاصه، تا اواخر دهه ۱۹۸۰، چالشهای مطرح شده در مقاله انتقادی انتظارات عقلایی به اصلاح و تغییر بنیادی اقتصاد کلان منجر گردید. ساختار اولیه توسعه یافت تا موضوعهای

1. The Theory of Policy

2. Credibility

3. Reputation

4. Commitment

پیشنهادی انتظارات عقلایی (یا در مفهوم کلی رفتار آینده‌نگر مردم و بنگاهها) را دربرگیرد. در واقع، آنچه در اینجا ارائه کرده‌ام، چیزی است که من به عنوان نظریاتی می‌بینم که اینک هسته اصلی اقتصاد کلان را تشکیل می‌دهد. در بخش آخر این مقاله، پیشنهادها و نظریه‌های اصلی ارائه شده خلاصه خواهند گردید. اما پیش از آن، می‌خواهم به اختصار، مروری بر پژوهشهای اخیر داشته باشم. اگرچه برخی از مباحث این قسمت هنوز خیلی زود است تا در مباحث اصلی جای گیرد، اما در این بین مطالبی نیز هستند که قطعاً از اهمیت خاصی برخوردار هستند.

پیشرفت‌های اخیر

امروزه سه گروه، عناوین پژوهشی را عمدتاً به خود اختصاص داده‌اند: نئوکلاسیکها، نئوکینزینها^۱ و نظریه پردازان جدید رشد^۲ (به استفاده مکرر از کلمه جدید (New) توجه کنید. بر خلاف تولیدکنندگان مواد شوینده، اقتصادشناسان، از ترکیب "جدید و بهبود یافته" استفاده نمی‌کنند، اما بیان تهیج‌کننده آنها یکسان است)!

اقتصاد نئوکلاسیکها و نظریه دور تجاری واقعی^۳

انتظارات عقلایی فقط بر اقتصاد کینزی انتقاد نمی‌کرد، بلکه تفسیری از چگونگی نوسانها نیز ارائه می‌داد. لوکاس برای تبیین نوسانها فقط بر نواقص بازارهای کار^۴، تعدیل آهسته دستمزدها و قیمتها و مانند اینها، تکیه نمی‌کرد، بلکه اصرار می‌ورزید که اقتصادشناسان باید ببینند که تا چه حد می‌توانند نوسانهای ناشی از تکانهای وارده در بازارهای رقابتی با قیمتها و دستمزدهای کاملاً انعطاف پذیر را توضیح دهند.

موضوع برنامه پژوهشی فوق، توسط اقتصاد نئوکلاسیک دنبال شده است. رهبر روشنفکر این گروه، ادوارد پرسکات^۵ نام دارد و مدلهایی که او و پیروان او توسعه داده‌اند، به مدلهای دور واقعی تجاری (RBC) مشهور است. این الگوها، همواره فرض می‌کنند که تولید در سطح طبیعی خود قرار

- | | |
|---|-------------------------|
| 1. New Keynesians | 2. New Growth Theorists |
| 3. New Classical Economics and Real Business Cycle Theory (RBC) | |
| 4. Imperfections in Labor Markets | 5. Edward Prescott |

دارد. بدین ترتیب، تمام نوسانهای تولید، حول و حوش سطح طبیعی آن صورت می‌پذیرد. حال این پرسش مطرح می‌شود که منشأ این نوسانها چیست؟ پرسکات منشأ این نوسانها را پیشرفت فنی می‌داند. با اکتشافات جدید و نوآوریهای فنی، بهره‌وری افزایش می‌یابد و آن نیز موجب افزایش تولید می‌گردد. افزایش بهره‌وری، موجب افزایش دستمزد می‌شود و آن نیز با جاذبه‌ای که برای کارگران فراهم می‌آورد، تلاش آنها را بیشتر می‌نماید. بنابراین، همان‌طور که در عالم واقع نیز مشاهده می‌کنیم، با افزایش بهره‌وری، تولید و اشتغال هر دو افزایش پیدا می‌کند.

ادوارد پرسکات

رویکرد دور تجاری واقعی، از جهات زیادی مورد انتقاد قرار گرفته است. پیشرفت فنی، خود نتیجه بسیاری از نوآوریهاست که هر کدام زمانی طولانی می‌برند تا به ثمر برسند. باور اینکه این نوآوریها توانسته نوسانهای کوتاه‌مدت بسیار زیادی (که ما در عمل شاهد آن هستیم) را در تولید پدید آورد، مشکل به نظر می‌رسد. همچنین قبول این فکر که بر مبنای استنباط از این مدل، در هنگام رکود، باید شاهد پسرفت فن آوری^۱ و به تبع آن، کاهش بهره‌وری و تولید باشیم، دور از واقع است. در نهایت همان‌طور که قبلاً دیدیم، در عالم واقع و برخلاف مدلهای دور تجاری واقعی، تغییرات حجم پول می‌تواند اثر زیادی بر تولید داشته باشد.

بدین ترتیب، در این برهه از زمان، بیشتر اقتصادشناسان اعتقاد دارد که رویکرد دور تجاری واقعی توضیح متقاعدکننده‌ای از منشأ نوسانهای تولید ارائه نمی‌دهد. به هر حال، این رویکرد، به لحاظ اینکه مشخص نمود که تمام نوسانهای مشاهده شده، در نتیجه انحراف تولید از سطح طبیعی آن نیست، مفید قلمداد می‌گردد. از نظر فنی، این رویکرد، روشهایی را برای حل مدلهای پیچیده ابداع نمود که امروزه در پژوهشها مورد استفاده قرار می‌گیرد. در آینده حتی این انتظار می‌رود که مدلهای دور تجاری واقعی، بیشتر توسعه یابند. در این زمینه، حتی در برخی از مدلهای دور تجاری

واقعی جدید، انعطاف ناپذیریهای اسمی^۱ ملحوظ شده اند که تأثیر پول را بر تولید مورد ملاحظه قرار دهند.

اقتصاد نئوکینزی^۲

اصطلاح نئوکینزی، به طور تلویحی به گروهی از پژوهشگران گفته می شود که دارای این نظریه مشترک بودند که انتقاد طرفداران نظریه انتظارات عقلایی اساساً درست است. اما این عده همچنین دارای این اعتقاد مشترک نیز می باشند که مسائل فراوانی نیز درباره ماهیت نواقص در بازارهای مختلف و اثر این نواقص بر پیشرفتهای اقتصاد کلان، وجود دارند که هنوز به طور کامل درک نشده اند.

نخستین گروه پژوهشگران نئوکینزی، بر چگونگی تعیین دستمزدها در بازار کار متمرکز شده اند. بر پایه مفهوم دستمزدهای کارآمد اگر دستمزدها به نظر کارگران خیلی پایین باشند، ممکن است به اعتصاب، مسائل اخلاقی در کارخانه ها، مشکلات استخدام و نگهداری کارگران خوب و غیره بینجامد. یک پژوهشگر پرنفوذ در این رشته پژوهشی جورج اکرلوف^۳ (از دانشگاه برکلی) است که نقش "معیارها"^۴ را کشف نمود. این معیارها، قواعدی هستند که در هر سازمانی یا بنگاهی به وجود می آیند تا در مورد منصفانه یا

ف

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

1. Nominal Rigidities
2. George Akerlof

2. New Keynesian Economics
4. Norms